

چکیده

خمس یکی از مسلمات اسلام است که قرآن مجید وجوب آن را به صراحت بیان نموده است. قرآن ادای خمس را با ایمان به خداوند پیوند زده است. از اینجا روشن می شود که نه فقط اعتقاد به وجوب خمس، بلکه ادای آن از ضروریات دین است. آنچه بین شیعه و اهل سنت مشترک و مسلم است، وجوب خمس بر اموال جنگی است. ولی مکتب اهل بیت (ع) با توجه به ظاهر آیه خمس و نظر به عرف و لغت، علاوه بر اموال غنیمت جنگی، خمس هر چیزی را که بر آن در لغت و عرف، غنیمت و فواید صدق می کند، واجب می داند و روایات فریقین را بر این مطلب دلیل آورده است. اما اکثر اهل سنت وجوب خمس را فقط بر اموال جنگی منحصر کرده اند، اگر چه برخی از آنها خمس را بر گنج و برخی دیگر بر اشیا نیز لازم می دانند. واژه های کلیدی: خمس، شیعه، اهل سنت، آیات، روایات.

گفتار اول : واژه شناسی

الف) در لغت

1. خمس، در فرهنگ لغت به معنای «یک پنجم» و جمع آن «اخماس» است. [1]
2. فئی، در لغت به معنای بازگشت است. به هر مالی که از کفار بدون جنگ به دست آید فئی گفته می شود. [2]
3. انفال: جمع نفل است، به معنای غنیمت و عطیه و هبه، یا جمع نفل است به معنای زیاده که منظور در شرع غنائم جنگی و یا هر نوع مالی است که مالک خاص ندارد. [3] از امام محمد باقر و امام صادق G روایت است: «انّ الانفال کل ما اخذ من دار الحرب بغیر قتال اذا انجلی اهلها عنها؛ انفال به هر مالی گفته می شود که از دار حرب بدون جنگ به دست آید که اهل آن از آن کوچ کرده باشند.» [4] چنان که از امام کاظم A روایت است: «الانفال کل ارض خربة باد اهلها وکل ارض لم یوجف علیها بخیل ولارکاب ولکن صالحوا صلحاً واعطوا بایدیهم علی غیر قتال و له رؤس الجبال وبطون الاودية والآجام وکل ارض مینة لارب لها وله صوافی الملوک ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب لان الغصب کله مردود وهو وارث من لاوارث له یعول من لاحیلة له.» [5]
4. غنیمت، به دست آمدن چیزی بدون زحمت است. [6] صاحب مفردات الفاظ قرآن گفته است: دستیابی به منفعت و سود است. سپس درباره هر سود به دست آمده ای که در سایه پیروزی بر دشمن و یا کسب کار فراهم گردیده، به کار رفته است. [7]

تفاوت غنیمت، فئی و انفال

غنیمت آن است که مسلمانان در حال جنگ از کفار به دست آورند. فئی آن است که مسلمانان بدون جنگ از کفار به دست آورند. [8] برخی گفته اند که غنیمت از مال منقولات است و فئی اموال غیر منقول مانند زمین را گویند.

برخی دیگر گفته اند که غنیمت و فئی در یک معناست. [9]

مشهور بین فریقین معنای اول است که روایت رسول خدا (ص) نیز مؤید این معناست: «ایما قرية فتح الله ورسوله بغیرقتال فهي لله ولرسوله وایما قرية فتحها المسلمون عنوة فان لله خمسة وللرسول ولأقربائه وما بقى غنیمة لمن قاتل علیها اذا كان یصح نقله الى دارالسلام فان لم یکن نقله فهو لبيت المال.» [10]

(ب) خمس در اصطلاح فقها

شهید اول: «وهو حق یتثبت فی الغنائم لبنی هاشم بالاصالة عوضاً عن الزكاة؛ خمس حقى در غنائم است که برای بنی هاشم بالاصاله به جای زکات ثابت است.» [11]

میرزای قمی: «وهو حق مالی یتثبت لبنی هاشم بالاصالة عوض الزكاة؛ مالی برای بنی هاشم است که بالاصاله، به جای زکات ثابت است.» [12]

صاحب مدارک الاحکام: «الخمس حق مالی ثبت لبنی هاشم بالاصل عوض الزكاة وهو ثابت بالكتاب والسنة والاجماع؛ خمس حق مالی است که برای بنی هاشم عوض از زکات ثابت می باشد و وجوب خمس از کتاب و سنت و اجماع ثابت است.» [13]

صاحب عروة الوثقی: «وهو من الفرائض وقد جعلها الله تعالى لمحمد وذریته عوضاً عن الزكاة اكراماً لهم؛ خمس یکی از فرائضی است که خداوند متعال برای رسول خدا (ص) و ذریه اش به جای زکات و برای اکرام آنان واجب قرار داده است.» [14]

مرتضی حایری: «وهو من الفرائض وقد جعلها الله تعالى لمحمد وذریته وآله اذا كانوا منسوبین الى هاشم من طرف الاباء؛ خمس یکی از واجباتی است که خداوند متعال برای حضرت محمد، ذریه و اهل بیت (ع) آن حضرت که از طرف پدر منسوب به بنی هاشم باشند، قرار داده است.» [15]

صاحب جواهر الکلام: «وهو حق مالی فرضه الله مالک الملک بالاصالة علی عباده فی مال مخصوص له ولبنی هاشم عوض اكرامه اياهم بمنع الصدقة والاوساخ منهم؛ خمس حق مالی است که خداوند مالک الملک بالاصاله در مال مخصوصی برای خود و برای احترام به بنی هاشم، در عوض زکاتی که اوساخ دستان مردم است، بر بندگان خود واجب قرار داده است.» [16]

امام خمینی (ره): «وهوالذی جعله الله لمحمد وذریته کثرالله نسلهم المبارک عوضاً عن الزكاة التی اوساخ ایدی الناس اكراماً لهم؛ خمس آن است که خداوند تعالی، برای حضرت محمد و ذریه آن حضرت، که خداوند نسل مبارکشان را زیاد کند، عوض از زکات که اوساخ دست مردم است، واجب قرار داده است.» [17]

از مجموعه تعریفهای فقها نکات زیر به دست می آید:

(الف) خمس یکی از واجبات مسلّم و ضروریات دین، مانند نماز و روزه است.

(ب) خمس برای بنی هاشم حق مالی است به احترام آنها به جای زکات داده می شود.

(ج) خمس فقط به فرزندان بنی هاشم داده می شود.

(د) خمس واجبی است که از قرآن، سنت و از اجماع ثابت است.

بنابراین، خمس عبارت است از ادای یک پنجم بعضی از اموالی که زاید بر مخارج زندگانی باشد، به مستحقان خاص آن. [18]

خمس یکی از فرائض اسلامی است. قرآن مجید در بیان اهمیت آن، ایمان را با آن پیوند داده است: «واعلموا أنَّما غنمتم مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». [19]

روایات بسیاری در مورد اهمیت پرداخت خمس در منابع حدیثی آمده است که برخی از آنها را در اینجا می آوریم:

1. عمران موسی می گوید: آیه خمس را بر امام موسی بن جعفر A خواندم. آن حضرت فرمود: «ماکان لله فهو لرسوله فهو لنا ثم کان والله لقد یسرالله علی المؤمنین ارزاقهم بخمسة دراهم قبلوا لربهم واحداً واکلوا اربعة احلاء ثم قال هذا من حدیثنا صعب مستصعب لایعمل ولا یصبر علیه الا ممتحن قلبه للایمان؛ هر آنچه از آن خداست، به پیامبر⁶ می رسد و هر آنچه از آن پیامبر گردد، به ما (اهل بیت) خواهد رسید. سپس فرمود: خداوند ارزاق مؤمنان را به پنج قسمت به آنان ارزانی داشته است، تا یکی را در راه خدا انفاق کنند و چهار قسمت را به حلال بخورند. این دستورها سخت و دشوار است و کسانی به آن عمل می کنند و سختیها را تحمل دارند که خداوند آنان را در راه ایمان امتحان کرده است.» [20]

2. امام باقر (ع)، فرمود: «لایحل لاحد ان یشتری من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا؛ برای هیچ کس جایز نیست از مالی که خمس به آن تعلق گرفته، چیزی بخرد؛ مگر اینکه حق ما را به ما برساند.» [21]

3. ابی بصیر می گوید: من به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: آسان ترین چیزی که انسان را جهنمی می کند چه است؟ امام فرمود: «من اکل مال الیتیم درهماً ونحن الیتیم؛ هر کس مال یتیمی را بخورد و ما یتیم هستیم.» [22]

4. «ان الله لا اله الا هو لما حرم علينا صدقة انزل لنا الخمس فالصدقة علينا حرام والخمس لنا فريضة والكرامة لنا حلال؛ همانا خدایی جز الله نیست، وقتی صدقه بر ما حرام شد، خمس را برای ما حلال کرد. پس صدقه بر ما حرام و خمس برای ما واجب و کرامت برای ما سزاوار است.» [23]

5. در تفسیر قمی در تفسیر این آیه «ولم نک نطعم المسکین» [24] آمده است: «حقوق آل محمد من الخمس لذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل وهم آل محمد صلوات الله علیهم؛ مقصود از آن، حقوق آل محمد⁶ از خمس است که برای ذوی القربی، ایتام، مساکین و وامانده ها در سفر است و همه آنان از آل محمد⁶ هستند.» [25]

6. از امام صادق (ع) نقل شده است: «علی کل امری غنم او اکتسب الخمس لما اصاب لفاطمة ولمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس فذاک لهم خاصة یضعونه حیث شاؤا اذ حرم علیهم الصدقة حتی الخیاط لیخیط قمیصاً بخمسة دوانیق فلنا منها دانیق الا من احللنا من شیعتنا لتطیب لهم به الولادة انه لیس من شئ عندالله یوم القیامة اعظم من الزنا انه لیقوم صاحب الخمس فیقول یا رب سل هؤلاء بما یبیحوا؛ هر کسی که غنیمتی و یا کسبی به دست آورد، خمس آن، برای فاطمه و فرزندان اوست که ولی و حجت بر مردم اند و این خمس فقط برای آنها مخصوص است که هر جا خواستند می توانند صرف کنند، به سبب اینکه صدقه بر آنها حرام است. حتی خیاطی که لباس را وصله می زند اگر قیمت آن کار پنج دانگ باشد، یک دانگ حق ماست، مگر اینکه آن را ما برای شیعیان خودمان حلال کنیم. در روز قیامت نزد پروردگار بزرگتر از زنا گناهی نیست مگر اینکه صاحب خمس به پا خیزد و بگوید: پروردگارا! آنچه را این مردم بر خودشان مباح کرده اند از آنها سؤال کن.» [26]

1. ادله قرآنی

آیه اول

«واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمس وللرسول ولذی القربى والیتمی والمسکین وابن السبیل ان کنتم ءامنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان واللّه علی کل شیء قدیر؛ بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای پیامبر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان) [=روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست.» [27]

نکات مهم آیه خمس

غنیمت در کلام مفسران

الف) نگرش مفسران اهل سنت

در مورد «غنیمت» مفسران اهل سنت به دو گروه تقسیم شده اند. گروهی از جمله، طبری، بیضاوی، ابن کثیر، سیوطی، جصاص، ابن عربی، زمحشری و سیدقطب معتقدند که غنیمت به اموالی گفته می شود که مسلمانان در جنگ با کفار به دست آورند. [28] گروهی دیگر از مفسران اهل سنت، از جمله فخر رازی، قرطبی، آلوسی، مراغی و ثعالبی گفته اند که واژه غنیمت در لغت اعم از اموال جنگی و غیر آن است، ولی به اتفاق علما در آیه خمس غنیمت به اموال جنگی مخصوص شده است.

قرطبی در تفسیرش می نویسد: «در لغت، به آنچه شخص با سعی خود به دست آورد غنیمت گفته می شود.» سپس می گوید: «در آیه «ماغنمتم من شيء» اتفاق حاصل شده است که غنیمت به اموالی گفته می شود که مسلمانان با قهر و غلبه از کفار گرفته باشند. این واژه در لغت تخصیص نخورده است، ولی عرف آن را مقید به مال جنگی کرده است.» [29]

فخر رازی می نویسد: «عُنْم» در لغت به دست آوردن چیزی است، ولی در اصطلاح شریعت، به آنچه مسلمانان با قهر و غلبه از اموال مشرکان، به دست آورند، غنیمت گفته می شود. [30] آلوسی می گوید: «عُنْم» در اصل از «عُنْم» به معنای ریح و سود است. ولی به چیزهایی که مسلمانان از دست کفار در حال جنگ با قهر، گرفته اند، غنیمت گفته می شود.» [31]

مراغی می نویسد: «غنم، مغنم و غنیمت چیزی است که انسان بدون مقابل مادی به دست آورد.» [32] صاحب المنار آورده است: «غنم با ضمه و مغنم و غنیمت، به آنچه انسان بدون مشقت به دست آورد گفته می شود و در شرع، به آنچه مسلمانان در حالت جنگ از کفار به زور بگیرند، غنیمت گفته می شود.» [33] لازم است واژه های قرآن را بر همان معانی حمل کنیم که در زمان نزول قرآن بر آن دلالت می کردند. بنابراین، «الغنیمه» در لغت و عرف اعم از اموال جنگی و غیر آن است. پس «غنیمت» در آیه را فقط بر اموال غنیمت در حال جنگ حمل کردن، خلاف لغت و عرف زمان نزول است. [34]

ابن عطیه اندلسی می گوید: «غنیمت در لغت چیزی است که شخصی یا گروهی با سعی و کوشش به دست آورند. پس چیزی که مسلمانان با کوشش و جنگ سواره و پیاده از دشمن به دست آورند، غنیمت به حساب می آید.» [35]

آیه خمس در جنگ بدر نازل شده است، ولی این شأن نزول مخصص آیه نخواهد شد، زیرا ما در قرآن شواهد

بسیاری داریم که آیه در زمان و یا مکان خاصی نازل شده، ولی از آن عام استفاده شده است. چون که «غنم الرجل»، یعنی مرد چیزی را به دست آورد، و این مرادف ربح است. ماده «الغنیمه» با متعلق «من شيء» افاده عموم می کند و آنچه از عرف و لسان آیه استفاده شود مطلق غنیمت است. نزول آیه در جنگ بدر، مخصص اطلاق آیه نمی شود، بلکه بر عمومیت دلالت می کند. شأن نزول و سیاق آیات همیشه نمی تواند حکم را به مورد اختصاص بدهد. چنان که آیه هفتم سوره حشر در مورد فئی نازل شده است، ولی در آیه یک حکم کلی را بیان نموده است: «ما أتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا». همه از این آیه حکم کلی را می فهمند نه خصوص اموال فئی را. همچنین در آیه 233 سوره بقره آمده است: «لا تكلف نفساً إلاّ وسعها». در این آیه نیز یک حکم کلی بیان شده، ولی آیه در مورد زنان شیرده نازل شده است. [36] آیه خمس نیز مانند این آیات بر عمومیت غنیمت دلالت می کند. روایات معصومان نیز آیه را مطلق غنیمت گرفته است. به روایت از امام صادق (ع)، پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: «ای علی! عبدالمطلب پنج چیز را در زمان جاهلیت سنت کرد که خداوند آنها را در اسلام نیز باقی گذاشت و یکی از آنها این است: کسی که گنجی را به دست می آورد خمس آن را صدقه می داد و خداوند این آیه را نازل نمود: واعلموا انما غنمتم من شيء...». [37]

ناسخ بودن آیه خمس

برخی مفسران اهل سنت، آیه خمس را ناسخ آیه فئی در سوره حشر [38] دانسته اند. ولی برخی دیگر به این شبهه پاسخ داده اند که آیه اول سوره انفال محکم است که در آن امر اموال به رسول خدا (ص) تفویض شده است و آیه خمس اجمال آیه انفال را تفصیل داده است. پس آیه ناسخ نیست. [39] غنیمت و فئی دو شیء است که فئی را به رسول خدا (ص) و به ذی قریب اختصاص داده است و آیه خمس فقط خمس را به گروه شش گانه مختص کرده است. [40] دیگر اینکه سوره انفال قبل از سوره حشر نازل شده است. [41]

ب) نگرش مفسران مکتب اهل بیت (ع)

شیخ طوسی می نویسد: به مطلق فواید غنیمت گفته می شود. از این معنا ممکن است استدلال شود که هر فایده ای که از مکاسب، ارباح تجارت، گنجها، معادن، غوص و غیر آن، برای انسان حاصل شود، خمس آن واجب است؛ زیرا همه اینها غنیمت اند. [42]

صاحب کنز العرفان می نویسد: غنیمت در اصل به هر فایده ای که انسان کسب می کند اطلاق می شود. [43] طبرسی می گوید: می توان از آیه (خمس) استدلال کرد که هر فایده ای که از مکاسب، تجارت، گنج و معدن و غیره، برای انسان حاصل شود، بر آن خمس واجب است؛ زیرا در عرف لغت بر هر کدام از اینها «غنم» و «غنیمت» اطلاق می شود. [44]

صاحب منهج الصادقین آورده است: حق این است که آیه هر فایده ای را که حاصل شود، شامل می گردد. پس خمس بر آنها واجب است. [45]

علامه طباطبایی (ره) می نویسد: «غنم و غنیمت به دست آوردن فایده از راه تجارت، کار و جنگ است. از نظر مورد نزول آیه (خمس)، غنیمت بر غنیمت جنگ منطبق می شود. ظاهر آیه مانند همه ظاهر تشریعات قرآن، تشریع حکم خمس برای همیشه است، زیرا هر چیزی که بر آن اسم غنیمت صدق کند، حکم بر آن معلق است، چه غنیمت جنگی باشد و از کفار گرفته باشد، چه در لغت بر آن غنیمت اطلاق شده باشد. اگر چه مورد نزول آیه غنیمت جنگی است، ولی مورد نزول، مخصص آیه نیست.» [46]

مراد ذی القریب

به اتفاق دانشمندان مکتب اهل بیت (ع)، مراد از «ذی القربی» در آیه اهل بیت (ع) است. ولی مفسران و دیگر دانشمندان اهل سنت در این مورد نیز اختلاف نظر دارند. برخی مفسران سه قول را ذکر کرده اند:

(الف) مراد از ذی القربی همه قریش است.

(ب) مراد از ذی القربی فقط بنی هاشم است.

(ج) مراد از ذی القربی بنی هاشم و بنی المطلب است. [47] بیشتر اهل سنت این قول را ترجیح داده اند و این روایت را دلیل آورده اند که رسول خدا (ص) فرمود: «انهم لم یفارقونی فی جاهلیة ولا اسلام انما بنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد.» [48]

علامه در المیزان فرموده است: ظاهر روایات از ائمه هدی این است که ذی القربی را به امامان تفسیر کرده اند. ظاهر آیه هم همین معنا را تایید می کند چون از «ذی القربی» لفظ مفرد تعبیر کرده و فرموده «ذوی القربی».

[49]

در مورد ذی قربی ابن عطیه اندلسی چنین می گوید: مراد از ذی قربی، قرابت رسول خداست. علی بن الحسین و ابن عباس گفته اند که مراد از ذی قربی فقط بنی هاشم است. او از مجاهد نقل کرده است که می گوید: «کان آل محمد لاتحل لهم الصدقة فجعل لهم خمس الخمس؛ صدقه بر آل محمد حلال نیست، لذا خمس را برای آنها قرار داده است.» و از شافعی نقل کرده است که گوید: «هم بنو هاشم وبنو المطلب فقط.» برخی گفته اند مراد از قربی همه قریش اند؛ دلیل این نظر را این قول ابن عباس را آورده اند که در پاسخ به سؤالی گفت: «قد کنا نقول اناهم ولكن فابی ذالک علینا قومنا وقالوا قریش کلها ذو القربی؛ ما همواره می گفتیم که مراد از آن (ذی قربی) ما هستیم، ولی قوم ما این سخن را انکار کردند و گفتند همه قریش ذی قربی هستند.» [50]

ابن جریر طبری در ذیل آیه خمس در بحث مراد از ذی قربی می نویسد: در این باره چند قول است. یکی از آنها قرابت رسول از بنی هاشم است. از مجاهد نقل شده است: «کان آل محمد لاتحل لهم الصدقة فجعل لهم خمس الخمس؛ بر آل محمد صدقه جایز نیست، لذا به جای آن خمس را برای آنها قرار داده است.» نیز از او نقل کرده است: «کان النبی واهل بیته لا یأکلون الصدقة فجعل لهم خمس الخمس؛ رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) او صدقه نمی خوردند، لذا خمس را برای آنها قرار داده است.» در این مورد روایتی از علی بن الحسین نیز نقل نموده است. آن حضرت به مردی از اهالی شام فرمود: «اما قرأت فی الانفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة وللرسول قال نعم فانکم لانتهم هم؟ قال نعم؛ در سوره انفال نخوانده ای «آنچه از غنیمت به دست بیاورید، یک پنجم از آن برای خدا و رسول است»؟ گفت: بلی خوانده ام! مگر آنها شما را می بیند؟! فرمود: بلی (آنان ما هستند).»

سلیم بن قیس از امیرالمومنین (ع) روایت کرده است: «به خدا قسم! مقصود از ذی قربی ما هستیم که آنها کسانی هستند که خداوند آنها را با خود و رسولش قرین ساخت و گفت: «فان لله خمسة...». این آیه مخصوص به ماست و به سبب احترام و اکرام پیامبر، خداوند در صدقه سهمی برای ما قرار نداده است تا ما از دست مانده مردم نخوریم.» [51]

دیدگاه دانشمندان فریقین را می توان به سه گروه تقسیم کرد:

(الف) امام معصوم و زمان هر عصر: تعداد کثیری از علمای مکتب اهل بیت (ع) این نگرش را قبول کرده اند. شیخ طوسی، شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، ابن زهره، ابن حمزه، ابن ادریس، سلار و محقق ثانی از آن جمله اند.

(ب) فرزندان هاشم: برخی از دانشمندان اهل سنت و شیعه این قول را پسندیده اند.

ج) فرزندان هاشم و عبدالمطلب: اکثر اهل سنت از جمله شافعی به طرف این دیدگاه رفته اند. کسانی که قول اول را قبول کرده اند گفته اند این مسئله اجماعی است و دیگر اینکه «ذی القربی» مفرد است و لفظ مفرد بر بیشتر از یک فرد صدق نمی کند و در این زمینه برخی روایات نیز دلالت می کند: «خمس ذی القربی لقرباة رسول الله وهو الامام.» [52] روایت دیگری را نیز شیخ انصاری در کتاب خمس آورده است: «ونحن والله عنی بذی القربی.» [53]

مراد از یتامی، مساکین و ابن سبیل

دانشمندان مکتب اهل بیت (ع) معتقدند که مراد از این سه گروه، ایتام و مساکین و درماندگان، خویشاوندان پیامبرند، ولی اهل سنت بر آن اند که مراد از آن، سه گروه از مسلمانان اند. دلیل ما اجماع است، زیرا شکی در شمول مساکین، ایتام و ابن سبیل از اهل بیت (ع) در آیه نیست و دلیلی برای شمول غیر اهل بیت (ع) در آیه وجود ندارد. [54] در این مورد روایاتی نیز از طریق اهل بیت (ع) وارد شده است. چنان که از امیرالمومنین (ع) در مورد آیه مذکور آمده است: «منا خاصة ولم يجعل لنا فی سهم الصدقة نصيبا أكرم نبيه وأكرمنا أن يطعمنا أو ساخ أیدی الناس.» [55]

روایت مرفوع دیگر از صفار نقل شده است: «والنصف الباقي للیتامی والمساكين وأبناء السبیل من آل محمد صلی الله علیه واله الذین لا تحل لهم الصدقة ولا الزكاة عوضهم الله سبحانه ذلک مکان الخمس.» [56] پاسخ یک شبهه

عموم آیه اقتضا می کند که ذی القربی واحد نباشد و عموم «والیتامی والمساكين» تقاضا می کند که هر کس به این صفات متصف باشد، آیه شامل آن شود و به بنی هاشم مختص نباشد. بنابراین، مذهب شما مخالف قرآن است، زیرا شما سهم ذی القربی را به امام اختصاص داده و قرابت و خویشاوندان رسول خدا (ص) را بنی هاشم قرار نداده اید.

پاسخ اشکال این است که تخصیص ظاهر عموم با ادله ممنوع نیست و تخصیص ظواهر را کسی منع نکرده است. ذی القربی عام است ولی به قربای نبی مخصوص کرده است و لفظ یتامی و مساکین و ابن سبیل عام و مشترک بین ذمی، غنی و فقیر است، ولی به کسانی که به این اوصاف مخصوص اند اختصاص یافته است. ما ذی القربی را به امام که جانشین رسول خداست تخصیص داده ایم با اینکه ذی القربی مفرد است و اگر همه (جمع) منظور بودند، باید ذوالقربی می آمد که بر جمع حمل شود و خلاف ظاهر عمل گردد. [57]

آیه دوم

«وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل؛ و حق نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حق) مستمندان و وامانده در راه را.» [58]

مراد از ذالقربی در آیه و امثال آن قرابت رسول خداست. در تفسیر ذیل آیه، روایتی از شیعه و اهل سنت مروی است: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) فدک را به حضرت فاطمه (س) اعطا نمود. [59] پس از رحلت آن حضرت حاکمان وقت فدک را از دست حضرت فاطمه (س) گرفتند و حضرت زهرا خطبه ای طولانی در این مورد ایراد فرمود. [60]

آیه سوم

«یسألونک عن الأنفال قل الأنفال لله والرسول فاتقوا الله وأصلحوا ذات بینکم وأطيعوا الله ورسوله إن کنتم مؤمنین؛ از تو درباره انفال سؤال می کنند؛ بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس از مخالفت فرمان خدا و

بپرهیزید و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشتی دهید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، اگر ایمان دارید.» [61]

در مورد انفال اختلاف شده است. برخی می‌گویند: انفال همان غنیمت جنگ بدر است. برخی دیگر گفته‌اند که مراد از انفال عبد و کنیز مسکین است که بدون جنگ به تملک مسلمانان درآمده‌اند. گروهی معتقدند که مراد از انفال همان مال غنیمت است. ولی امام صادق (ع) انفال را این گونه تعریف کرده است: «انّها ما اخذ من دارالحرب من غیر قتال و میراث ما لاوارث له قطائع الملوک والاجام بطون الاودیة.» انفال جمع نفل است و به زیادتی بر شیء نفل گفته می‌شود و چون اموال زیاده بر مال غنیمت است، به آن انفال گفته شده است. [62]

آیه چهارم

«مَأْفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا اتَّكُمُ الرِّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش باز گرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آنچه را رسول خدا (ص) برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید؛ و از خدا پروا کنید عذاب خداوند بسیار شدید است.»

2. ادله روایی

الف) روایات اهل سنت

1. رسول خدا (ص) فرمود: «در رکاز خمس است. کسی پرسید: منظور از رکاز چیست؟ رسول خدا (ص) فرمود: معادن طلا و نقره است که خداوند از روزی که زمین را خلق کرده در آن قرار داده است.» [63] ابن حجر عسقلانی می‌نویسد که وجوب خمس در رکاز متفق علیه است. [64]

2. در نامه ای که رسول خدا (ص) برای قبیله بنی قضاعه نوشت، اهل قبیله را مأمور به دادن خمس فرمود: «بطون زمین و دشتها و اعماق دره‌ها و بیرون آنها همه در اختیار شماست که از گیاهان آن استفاده کنید و آب آن را بنوشید و در برابر آن، خمس آن را بدهید.» [65]

3. رسول اکرم (ص) در نامه ای دیگر برای قبیله مسروق بن وائل، بر دادن خمس در دفائن و معادن چنین تأکید می‌کند: «به نام خدای بخشنده مهربان! از محمد رسول خدا به سوی رؤسای حضرموت: به آنها دستور می‌دهد که نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ زکات بر حیواناتی است که به چهل برسند و از آن تجاوز کنند و در سیوب که همان گنجها و معدنهاست خمس است. در نخلهایی که بدون احتیاج به آبیاری پرورش می‌یابند واجب است یک دهم بپردازند.» [66]

ب) روایات مکتب اهل بیت (ع)

1. محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند و می‌گوید: من از امام درباره معادن طلا، نقره، مس، فلز و سرب پرسیدم، فرمود: بر همه اینها خمس واجب است. [67]

2. علی بن مهزیار از محمد بن الحسن نقل کرده است: برخی از اصحاب به ابوجعفر ثانی نامه نوشتند و سؤال کردند: آیا بر همه آنچه شخص به دست می‌آورد، چه زیاد باشد چه کم، بر صنایع خمس هست؟ حکم آن چیست؟ امام به به دست مبارک خود نوشت: بعد از اخراج مؤنه سال بر این همه خمس واجب است. [68]

3. علی بن مهزیار روایت می کند علی بن راشد گفته است: من به امام گفتم: شما به من فرمان دادید که برای امر شما قیام کنم و حق شما را بگیرم و من این مطلب را به برخی موالیان شما گفتم، ولی برخی از آنان سؤال کردند که حق امام چیست. نمی دانستم چه جوابی به آنها بدهم. حضرت فرمود: «بر آنها خمس واجب است.» من پرسیدم: بر چه چیز خمس واجب است؟ فرمود: «در کالاهای و باغهایشان.» من پرسیدم: آیا تاجر و صنعتگر هم باید خمس بدهد؟ فرمود: «البته وقتی مخارج خود را تحصیل کردند و توانستند خمس بدهند، باید بدهند.» [69]

علامه در المیزان می نویسد: «روایات در این باب از طریق شیعه و اهل سنت بسیار است. روایاتی که عمل و رفتار پیامبر را حکایت می کنند و از طریق عامه رسیده اند، از جهت مضمون مختلف اند؛ مضمون برخی از آنها این است که رسول خدا (ص) خمس را به چهار سهم تقسیم می کرده و در برخی دیگر این است که آن حضرت آن را به پنج سهم تقسیم می کرده است. چیزی که هست، اگر مسلم نباشد، نزدیک به مسلم است که در این روایات یکی از اسهام چهارگانه و یا پنج گانه مختص به قرابت رسول خداست و مقصود از ذی القربی در قرآن در آیه خمس هم ایشان اند. و این مخالف با روایاتی است که رسول خدا تا زنده بود خمس را میان دودمان عبدالمطلب تقسیم می کرد و در زمان خلفای سه گانه از ایشان منقطع گردید و با بعد از ایشان همچنان از ایشان بریده شد. و باز از مسلمات این روایات است که خمس مختص به غنیمتهای جنگی است و این نیز با روایات وارد از طریق اهل بیت (ع) مخالف است، زیرا اهل سنت روایات خمس را در غنیمتهای دیگری که به حسب لغت غنیمت شمرده می شود واجب نمی دانند، ولی این روایات خمس را در آنها نیز واجب می داند.» [70]

3. دلیل اجماع

برخی از دانشمندان یکی از ادله خمس را اجماع دانسته اند. چنان که صاحب مدارک الاحکام می نویسد: «واما الاجماع فمن المسلمین كافة.» [71] البته این اجماع، مدرکی است و حد اکثر فایده آن تأیید ادله قرآن و روایات خواهد بود.

گفتار سوم: تقسیم خمس

دانشمندان مکتب اهل بیت (ع) اتفاق نظر دارند که طبق آیه (خمس)، خمس به شش قسمت تقسیم می شود: سهم خدا، سهم پیامبر، سهم ذی قربی، سهم ایتام، سهم مساکین، سهم در راه ماندگان. مراد از ایتام، مساکین و وامانده ها نیز خویشاوندان پیامبرند و در این سهام غیر بنی هاشم شریک نیست، زیرا خداوند صدقه را بر آل محمد حرام و در عوض خمس را حق آنان قرار داده است. ولی اهل سنت به چند دسته تقسیم شده اند: گروهی خمس را به شش سهم، برخی به پنج سهم، برخی به چهار سهم، و برخی به سه سهم تقسیم کرده اند. زمخشری در ذیل آیه خمس در مورد تقسیم آن آورده است:

1. نزد ابوحنیفه، خمس در زمان رسول خدا به پنج قسمت تقسیم می شد، ولی بعد از آن حضرت، سهم ذی قربی حذف شد.

2. نزد شافعی، خمس به پنج قسمت تقسیم می شود که از آن سهم رسول خدا به مصالح مسلمانان خرج می شود.

3. نزد ابن مالک، خمس به امام واگذار می شود که او طبق نظر خود خمس را تقسیم می کند.

4. نزد امامیه و ابوعلیه، خمس به شش قسمت تقسیم می گردد که سهم ششم در راه قرب خداوند خرج می

گردد. چنان که ابو عالیہ گفته است: «انه یقسم علی ستة اسهم لله یصرف الی رتاج الکعبة وعنه کان رسول الله یأخذ الخمس فیصرف بیده فیأخذ منه قبضة فیجعلها للکعبة وهو سهم الله ویقسم ما بقی علی خمس اسهم.»
5. در قول مذهب مالکیه و ابن عباس آمده است: «انه یقسم علی ستة اسهم لله وللرسول سهمان سهم لاقاربه حتی قبض.» ولی ابوبکر خمس را به سه سهم منحصر کرد و دیگر خلفا نیز از او پیروی کردند. و روایت است که ابو بکر بنی هاشم را از خمس منع کرد.

6. قول دیگر این است: «الخمس کله للقرابة. عن علی ان قیل له ان الله تعالی یقول: «والیتامی والمساکین وابن السبیل» فقال ایتامنا ومسکیننا.» همچنین زمحشری از حسن بصری نقل کرده است که بعد از پیامبر اسلام (ص)، سهم آن حضرت برای ولی الامر است: «فی سهم رسول لله انه لولی الامر من بعده.» [72]

فخر رازی در بحث تقسیم خمس می نویسد: در مورد قسمت غنایم دو قول وجود دارد.
الف) قول مشهور که غنایم به پنج قسمت تقسیم می شود و به رسول خدا، اقربای آن حضرت، ایتام، مساکین و ابن سبیل هرکدام یک سهم می رسد.

ب) قول ابو عالیہ که گفته است غنایم به شش قسمت تقسیم می شود. دلیل این قول ظاهر آیه است. [73]
به نظر می رسد، جز قوی که در آن خمس را شش قسمت کرده، هیچ کدام از اقوال اهل سنت درست نیست، زیرا اولاً این اقوال خلاف نص قرآن و ثانیاً مخالف سنت و روایات شیعه و اهل سنت است؛ مگر اینکه سهم خدا و رسول را یک سهم بشماریم، چون رسول خدا (ص) سهم خدا را طبق مصلحت صرف می کند، چنان که برخی به آن اشاره کرده اند. طبری در ذیل آیه خمس بعد از نقل اقوال آورده است: گروهی گفته اند که «لله» مفتاح کلام است و سهم خدا و رسول یکی است و آن حضرت هر جا خواست آن را صرف می کند. این قول درست است، زیرا اجماع بر این است که تقسیم خمس به شش قسم جایز نیست. اگر همان گونه که ابو عالیہ گفته برای خدا سهمی باشد، لازم می آید خمس بر شش قسم تقسیم شود و اهل علم در تقسیم پنج و کمتر از آن اختلاف دارند، اما جز خبر ابو عالیہ کسی را که به بیشتر از پنج قسم قائل باشد سراغ نداریم. آنچه ما ذکر کردیم طبق اجماع صحیح است. [74]

آنچه طبری بر آن تأکید می کند و بر اجماع تکیه کرده است اولاً خلاف صریح نص آیه خمس است و ثانیاً امامیه اتفاق نظر دارد که خمس طبق ظاهر آیه بر شش قسم تقسیم می شود و خبر ابو عالیہ مؤید قول مکتب اهل بیت (ع) است. چنان که در روایت اهل سنت آمده است: «عن ابوالعالیه کان (الخمس) مقسوماً علی ستة اسهم...»

برخی نیز گفته اند: «ان الخمس الذی کان یقسم علی عهد رسول الله علی خمسة اسهم لله وللرسول سهم ولذی القربی سهم و.... ثم قسم ابوبکر وعمر وعثمان وعلی علی ثلاثة اسهم.» [75]

از ابن عباس نیز نقل کرده اند: «انه کان علی ستة اسهم لله وللرسول سهمان وسهم لاقاربه حتی قبض فاجری ابوبکر الخمس علی ثلاثة.» [76]

روایتی در منابع شیعه از امام صادق (ع) نقل شده که در آن اقسام خمس و طریق مصرف آن را بیان نموده است. زکریا بن جعفی از امام صادق (ع) نقل می کند: از امام در باره آیه خمس پرسیده شد. امام فرمود: «خمس خدا را در راه خدا صرف می کند و خمس رسول خدا به خویشاوندان داده می شود و خمس ذی قربی به اقربای رسول خدا داده می شود و مراد از یتامی یتیمهای اهل بیت اند. این چهار سهم به اهل بیت داده می شود. اما مساکین و ابن سبیل را خودت می شناسی. ما صدقه نمی خوریم و برای ما حلال هم نیست که از صدقه بخوریم. این به

مساکین ابنای سبیل داده می شود.» [77]

دیدگاه مکتب اهل بیت (ع) را می توان با نکات ذیل مستدل کرد:

الف) بر اساس قول امامیه که خمس شش قسمت است، سه سهم آن در حیات پیامبر برای آن حضرت است. پس از رسول خدا نیز این سه سهم در اختیار امام قائم مقام آن حضرت خواهد بود و سه سهم دیگر به کسانی که قرآن از آنان نام برده است داده خواهد شد.

ب) روایت صحیحه از ائمه هدی وارد شده است. چنان که زمحشری نیز به آن اشاره کرده است.

ج) وقتی ما یتیم و مسکین و ابن سبیل را از بنی هاشم بگیریم و سهم را فقط به آنها بپردازیم، جایز است و بری الذمه خواهیم شد و مطابق احتیاط خواهد بود. اگر کسی اینجا اشکال کند که آیه عام است، چگونه خمس را به افراد مخصوص تخصیص می دهید، جواب این است که: «ما من عام الاّ وقد خصّ». ذی القربی نیز از نظر لفظ عام است ولی بالاتفاق مراد از آن فقط بنی هاشم است. همچنین یتیم و مسکین و ابن سبیل کافر و ذمی و غیر آن را شامل می شود، ولی مراد غیر از آنهاست. سید مرتضی می فرماید که ذی القربی مفرد است و مراد از آن امام است که قائم مقام پیامبر شده است؛ [78] اگر جمع بود ذوی القربی می گفت. البته ممکن است اراده جنس کرده باشد.

جصاص در مورد تقسیم خمس چنین نقل کرده است: «كانت الغنيمة تقسم على خمسة اخماس فاربعة منها لمن قاتل عليها وخمس واحد يقسم على اربعة فرجع لله و ولذى القربى للرسول يعنى قرابة النبی فما كان لله وللرسوله فهو لقرابة النبی ولم يأخذ النبی من الخمس شیئاً والربع الثانی للیتامی والربع الثالث للمساکین والربع الرابع لابن السبیل.» [79]

سیوطی از ابن ابی شیبیه و ابن منذر نقل کرده است که نجده حروری اشخاصی را نزد ابن عباس فرستاد و از سهم ذی القربی که خداوند در قرآن ذکر کرده است پرسید. ابن عباس در جوابش نوشت: ما معتقدیم که ذی القربای رسول خدا ماییم ولی قوم ما، ما را از این سخن منع کردند. آنها (فرستندگان) گفتند: او می پرسد: به عقیده تو از آن کیست؟ ابن عباس گفت: این سهم از آن اقربای رسول خداست و رسول خدا در میانشان تقسیم کرد. اما عمر خمس را بر ما عرضه کرد و ما آن را کمتر از حق خود دیدیم، لذا نپذیرفتیم و به او برگرداندیم. او به اهل بیت پیشنهاد کرده بود که تنها کسانی را که زن می گیرند کمک کند و قرض مقروضان را ادا کند و بیشتر از آن حاضر نشد. [80] علامه در ذیل این روایت می نویسد: اینکه در روایت آمده «او می پرسد: به عقیده تو از آن کیست؟» معنایش این است که آن اشخاص که نجده آنها را نزد ابن عباس فرستاده بود گفتند: نجده می پرسد: فتوای تو در مصرف خمس چیست؟ و اینکه ابن عباس در پاسخ گفت: «این سهم از آن اقربای رسول خداست» ظاهر در این است که خواسته است ذوی القربی را به اقربای رسول خدا تفسیر کند. و ظاهر روایات که از اهل بیت نقل شده، این است که ائمه هدی ذی القربی را به امامان از اهل بیت (ع) تفسیر کرده اند و ظاهر آیه هم همین معنا را تأیید می کند، چون ذی القربی به لفظ مفرد آمده است. [81]

دیدگاه فقها

فقهای جمهور بر اساس آیه خمس، وجوب خمس را فقط در اموال غنیمت جنگی دانسته اند، ولی فقهای مکتب اهل بیت (ع) معتقدند، انسان هر نفعی به هر علتی به دست آورد، بر آن خمس واجب است.

1. شیخ طوسی: «هر چیزی از مشرکان با قهر و غلبه به دست آید، بدون اختلاف غنیمت شمرده می شود. ولی

نزد ما هر نفعی که انسان از طریق تجارت و کسب و صنعت به دست آورد، در غنیمت داخل است. دلیل ما اجماع و آیه خمس است. هر که خمس را بر اموال غنیمت اختصاص دهد باید دلیل بیاورد.» [82]

2. علامه حلی: «نزد امامیه هر غنیمتی انسان به دست آورد، چه از راه جنگ باشد و چه از راه غیر آن، خمس آن واجب است. جمهور اهل سنت بر خلاف عموم آیه (خمس) فقط خمس را در مال جنگی واجب می دانند. آیه خمس بر عموم غنیمت دلالت دارد. پس تخصیص آیه به جنگ، بدون دلیل است.» [83]

تقسیم خمس بعد از نبی

گروهی قائل اند که سهم قرابت از نبی برای قریبی است. چنان که عمر بن عبدالعزیز این کار را کرد و سهم قریبی را به بنی هاشم و بنی المطلب فرستاد. گروهی دیگر گفته اند: «هو لقراة الامام القائم بالامر.» چنان که قتاده گفته است: «کان سهم ذی القربی جعل لولی الامر بعده.» [84] طبری، صاحب تفسیر جامع البیان، چهار قول را در این مورد بیان کرده است:

1. سهم رسول خدا (ص) و سهم ذی القربی بعد از آن حضرت برای کمک به اسلام صرف خواهد شد. ابوبکر سهم رسول خدا و سهم ذی قریبی را برای مسلمانان برگرداند و آن را در راه خدا خرج کرد! چون رسول خدا (ص) فرموده بود «لأنورث ما ترکنا صدقة.»

این قول اولاً خلاف صریح قرآن است و ثانیاً روایت مورد استدلال خبر واحد است و قابل اعتماد نیست.

2. سهم رسول خدا (ص) با سهم ذی القربی برای ولیّ امر مسلمانان است. اگر ولیّ امر مسلمانان از اهل بیت (ع) باشد ایرادی ندارد، ولی اگر او از افراد انتخابی باشد دلیلی ندارد حق اهل بیت (ع) به او داده شود.

3. سهم رسول خدا (ص) به خمس بر می گردد و به سه قسمت تقسیم می شود. این قول هم جز سیره ابو بکر که خلاف قرآن و سنت پیامبر است دلیلی ندارد.

4. همه برای قرابت رسول خدا (ص) است. دلیل این قول روایت منهال است که می گوید: من از عبدالله بن محمد علی و علی بن الحسین در مورد خمس سؤال کردم، هر دو گفتند: «هو لنا.» او می گوید من به علی (ع) گفتم: خداوند فرموده است: «والیتمی والمسکین وابن السبیل»، فرمود: «یتامانا ومساکیننا.» [85] مارودی از ابن عباس روایت کرده است که او گفت: «هو لنا اهل البیت.» ثعلبی نیز بعد از نقل اقوال مختلف در این مورد از حضرت علی (ع) این روایت را نقل کرده است: «یعطی کل انسان نصیبه من الخمس لا یعطی غیره ویلی الامام سهم الله ورسوله.» [86] از حسن و قتاده نقل شده است: «سهم خدا و رسول خدا و سهم ذی القربی (بعد از رحلت پیامبر اکرم) به امام قائم مقام آن حضرت داده می شود که او آن را در مخارج خود و عیالش و در مصالح مسلمانان صرف می کند.» طبرسی، صاحب مجمع البیان، بعد از نقل این قول می گوید: این قول مطابق دیدگاه ما (مکتب اهل بیت) است. [87]

موارد وجوب خمس

مکتب اهل بیت (ع) معتقد است که خمس علاوه بر اموال جنگی به همه اموالی که به آن فایده گفته می شود تعلق می گیرد و به هر یک از آنها در عرف غنیمت گفته می شود. [88] طبق ظاهر آیه بر هر غنیمتی خمس واجب است. در لغت و عرف هر چیزی به آن فایده گفته شود غنیمت نام دارد و روایات نیز مؤید عرف و لغت است. [89] بنابر این، این دیدگاه که مراد از آیه فقط اموال جنگ است، مورد قبول نیست. ابن حمزه طوسی در کتاب

الوسیلة 32 مورد از این اموال را بر شمرده است: 1. طلا؛ 2. نقره؛ 3. رصاص؛ 4. نحاس؛ 5. سرب؛ 6. فلز؛ 7. زیق؛ 8. یاقوت؛ 9. زبرجد؛ 10. بلخش؛ 11. فیروزه؛ 12. عقیق؛ 13. سرمه؛ 14. زرنیخ؛ 15. نمک؛ 16. کبریت؛ 17. نفت؛ 18. قیر؛ 19. مومیا؛ 20. گنج (طلا و نقره)؛ 21. غوص؛ 22. عنبر؛ 23. من؛ 24. عسل؛ 25. مشار؛ 26. غنایم جنگی؛ 27. باقیمانده غلات قوت سال؛ 28. مال حلال مخلوط به حرام؛ 29. میراث مخلوط به حرام؛ 30. ارباح مکاسب؛ 31. ارباح تجارات؛ 32. زمینی که از مسلمان کافر ذمی خریده شده. [90] دیگر فقها این موارد را در هفت مورد جمع نموده اند: 1. غنایم دار الحرب؛ 2. معادن؛ 3. کنوز؛ 4. غوص؛ 5. باقیمانده مؤنه سال؛ 6. زمینی که ذمی از مسلمانی خریده باشد؛ 7. مال حلال مخلوط به حرام. [91]

گفتار چهارم : فلسفه خمس

1. تردیدی نیست که اسلام به صورت یک مکتب اخلاقی، فلسفی و یا اعتقادی محض ظهور نکرد؛ بلکه به عنوان یک آیین جامع - که تمام نیازهای مادی و معنوی در آن پیش بینی شده - پا به عرصه ظهور گذاشت. از سوی دیگر، این مکتب از همان عصر رسول خدا (ص) با تأسیس حکومت همراه بود؛ در نتیجه برای اداره آن نیاز به یک پشتوانه مالی غنی و منظم داشت که بتواند در سایه تشکیل حکومت اسلامی از بینوایان، بیماران، بی سرپرستان، معلولان و یتیمان جامعه دستگیری نماید و این خلأ اقتصادی را پرکند. خداوند متعال با نزول آیات زکات دست یاری و رحمت بی پایانش را به کمک نبی اکرم (ص) فرستاد و با واجب ساختن زکات، این نقص و کاستی را برطرف کرد. این فریضه الهی از مالیاتهایی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود و نیز به غیر بنی هاشم «سادات» اختصاص دارد و لذا مصارف آن عموماً موارد یاد شده است. ولی امام به عنوان رئیس حکومت نیز هزینه هایی دارد که باید تأمین شود. او برای پیشبرد نظام اسلامی و اداره جامعه، به بودجه فراوانی نیاز دارد. فریضه خمس برای تأمین این منظور، بر متمکنان جامعه واجب گردیده است. [92] لذا در روایت از خمس به عنوان «وجه الاماره» یاد شده است.

2. خداوند متعال برای حفظ کرامت و عزت رسول خدا (ص)، محل تأمین بودجه فقرا از بنی هاشم و منسوبان به آن حضرت را از خمس قرار داد و سهم آنان را قرین سهم خود و رسول فرمود تا زمینه تحقیر آنان را از بین ببرد؛ چون ممکن است برخی از مردم در پرداخت زکات به فقیران، نوعی برتری برای خود و حقارتی برای گیرنده احساس کنند. در حالی که در پرداخت خمس و آنچه به عنوان «وجه الاماره» تلقی شود، قضیه عکس آن است و برتری برای گیرنده است. [93] علامه طباطبایی (ره) در المیزان آورده است: «در روایات آمده است غرض خداوند از تشریع خمس، احترام اهل بیت رسول خدا بود. خداوند خواسته تا آنان محترم تر از آن باشند که چرک اموال مردم را بگیرند. و ظاهر این روایات این است که نکته مذکور را از آیه زکات که خطاب به پیامبرش می فرماید: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها وصل عليهم ان صلواتك سكن لهم» گرفته شده باشد. چون تطهیر و تزکیه همیشه در چیزهایی است که چرک و آلودگی و مانند آن داشته باشند. وگرنه اگر این معنا در آیه زکات نبود و از آنجا گرفته نمی شد، در خود آیه خمس چنین معنایی وجود ندارد تا بگوییم از خود آیه گرفته شده است. [94]

3. خمس برای تأمین بودجه هر کار خیری است که امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند: «فماکان لله فهو لرسوله یضعه حیث یشاء». [95]

4. خمس وسیله ای برای رشد و کمال انسان محسوب می شود، همچنان که هر فرد با انجام دادن هر وظیفه ای،

مرحله ای را انجام داده و خود را از گناهان پاک نموده و به سوی کمال ترقی می کند. چنان که امام رضا (ع) فرمود: «پرداخت خمس کلید جلب روزی و وسیله آمرزش گناهان است.» [96]

5. تحقق احیای دین خدا و پیاده کردن حکومت اسلامی - که هدف اصلی این مکتب است - نیاز به بودجه مستقل و جدای از بودجه زکات دارد: «ان الخمس عوننا علی دیننا.» [97] خمس ثروت بسیار عظیمی برای تأمین هزینه های انقلاب جهت رسیدن به حکومت عدل الهی است. قدرت وجودی تشیع و زنده ماندن این مکتب در طول عصر حضور و غیبت، بر اساس خمس استوار بوده است. این توان به اهل بیت (ع) و علما - که وارثان آنان هستند، این توانایی را بخشید تا با فشار و اختناق دستگاه ظلم در راه خدا ایستادگی کنند. [98]

جمع بندی

با توجه به دیدگاه فریقین در مورد خمس به این نتیجه می رسیم که مسئله خمس یکی از مسلمات اسلام است. طبق آیه خمس (انفال: 41) در مورد وجوب خمس بر غنایم جنگی هیچ گونه اختلافی ندارد. همچنین در اینکه خمس حق مسلم اهل بیت (ع) است نیز دیدگاه فریقین تفاوتی ندارد. اما مکتب اهل بیت (ع) با تمسک به ظاهر آیه که بر مطلق غنایم دلالت دارد و دیگر دلائل نقلی و...، قائل است که غیر از غنایم جنگی بر همه منافع مالی خمس واجب است، ولی اهل سنت با استدلال به شأن نزول آیه خمس را فقط بر غنایم جنگی واجب می دانند. فلسفه اختصاص خمس به خاندان پیامبر هم این است که از یک طرف از زحمات پیوسته آن خاندان تقدیر به عمل آید و هم آنها از نظر اقتصادی به مردم نیاز نداشته باشند و از همه مهم تر در اداره نظام جامعه کمکی به این خاندان باشد.

پی نوشت ها :

- * دانش پژوه دوره دکتری تفسیر تطبیقی، مدرسه عالی امام خمینی (ره) قم.
1. ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، قم، ادب الحوزة، 1405، ج6، ص.70
 2. همان، ج1، ص.126
 3. لسان العرب، ج11، ص671؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات قرآن، ترجمه خسروی حسینی، تهران، انتشارات مرتضوی، ص502؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسه اعلمی، 1415ق، ج4، ص.517
 4. راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1356، ص.249
 5. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تهران، کتاب فروشی اسلامی، 1367، ج6، ص.365
 6. لسان العرب، ذیل مادّه الغنم.
 7. مفردات الفاظ قرآن، ذیل مادّه الغنم.
 8. محمد ادریس شافعی، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1412، ج1، ص154؛ محمدعلی صابونی، تفسیرالایات الاحکام من القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج1، ص429، 430؛ ابی منصور محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی حنفی، تفسیر القرآن العظیم المسمی تأویلات اهل السنة، بیروت، مؤسسه الرسالة، 1425،

ج2، ص.350

9. ابن جرير طبري، جامع البيان، بيروت، دارالاعلام، 1422ق، ج6، ص10-5؛ السائيس، محمدعلي و ديگران، تفسير آيات الاحكام، بيروت، دارالقادرى، 1417ق، ص9؛ راوندی، فقه القرآن، ص.247
10. راوندی، فقه القرآن، ص.251
11. شهيد اول، محمدبن مكى، الدروس الشرعية، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 1412، ج1، ص.258
12. ميرزاابوالقاسم قمى، غنايم الايام، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1417، ج4، ص.279
13. سيدمحمدعلي، مدارك الاحكام، قم، مؤسسه آل البيت، 1410، ج5، ص.359
14. محمدكاظم يزدي، عروة الوثقى، بيروت، مؤسسه اعلمى، چ دوم، 1409، ج2، ص.366
15. مرتضى حائرى، الخمس، قم، مؤسسه اسلامى، 1418، ص.11
16. محمدحسين نجفى، جواهر الكلام، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، 1981م، چ هفتم، ج16، ص.2
17. امام خمينى، تحرير الوسيلة، قم، دار الكتب العلمية، 1409، ج1، ص.351
18. محمد خزائلى، احكام قرآن، سازمان انتشارات جاويدان، 1361ش، ص.455
19. انفال: 41.
20. وسائل الشيعة، ج6، ص.485
21. همان، ج6، باب 1، ج4.
22. همان، ص.483
23. همان، ج6، ص.483
24. مدثر: 44.
25. محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، بيروت، دار التعارف، 1421، ج39، ص.116
26. شيخ طوسى، محمدبن حسن، تهذيب الاحكام، بيروت، دار المعرفة، 1400ق، ج4، ص.122
27. انفال: 41.
28. ابن جرير طبري، جامع البيان، ج10، ص2؛ بياضوى، عبدالله بن عمر، انوار التنزيل، بيروت، دار الكتب العلمية، 1408ق، ج3، ص50؛ ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دار المعرفة، بى تا، ج2، ص310؛ سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الدر المنثور، بيروت، دارالفكر، 1414ق، ج3، ص148؛ زمخشري، محمودبن عمر، تفسير الكشاف، بيروت، دارالمعرفة، 1400ق، ج2، ص158؛ ابن عربى، محمد بن عبدالله، احكام القرآن، قاهره، دارالمعارف، 1400ق، ج3، ص50؛ قطب سيد، فى ظلال القرآن، بيروت، دار الاحياء التراث العربى، بى تا، ج4، ص.12
29. ابى عبدالله محمدبن احمد قرطبى، تفسير الجامع لاحكام القرآن، تحقيق، عبدالحميد هندوانى، بيروت، المكتبة العصرية، 1425، ج4، ص.263
30. فخر رازى، محمد بن عمر، تفسير الكبير، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، 1422، ج15، ص.164
31. آلوسى، محمودبن عبدالله، تفسير روح المعانى، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، 1360؛ تفسير روح المعانى، ج10، ص.2
32. مراغى، احمد مصطفى، تفسير المراغى، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، 1985م، ج10، ص.4
33. محمد رشيد الرضا، تفسير القرآن الكريم، المنار، بيروت، دارالفكر، بى تا، ج10، ص.3

34. حسين نوري همداني، الخمس، قم، مركز انتشارات تبليغات اسلامي، 1419، ص.8.
35. ابن عطيه اندلسي، المحرز الوجيز، بيروت، دارالكتب العلمية، 1422، ج2، ص.528.
36. همان، تفسير الجامع لاحكام، ج3، ص27-28.
37. نمازي، عبدالنبي، كتاب الخمس، مصباح الشريعة في شرح تحريرالوسيلة، قم، اسماعيليان، 1414ق، ص.87.
38. حشر: 7.
39. محمدعلي الساييس و ديگران، تفسير آيات الاحكام، بيروت، دارالقادري، 1417، ص.6.
40. همان، ص9-10.
41. اندلسي، ابن عطيه، المحرز الوجيز، بيروت، دارالكتب العلمية، 1422، ج2، ص529..
42. شيخ طوسي، محمدبن حسن، التبيان، بيروت، دارالاحياء التراث العربي. بي تا، ج5، ص.123.
43. فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله، كنز العرفان في فقه القرآن، تهران، مرتضوي، 1342، ج1، ص.248.
44. طبرسي، مجمع البيان، ج4، ص.543.
45. كاشاني، فيض الله، تفسير منهج الصادقين، تهران، انتشارات علميه اسلاميه، 1300، ج4، ص.192.
46. علامه طباطبايي، تفسير الميزان، ج9، ص89-91.
47. قرطبي، الجامع الاحكام القرآن، ج4، ص270؛ فخررازي، تفسير الكبير، ج8، ص171؛ محمدعلي صابوني، تفسير آيات الاحكام في القرآن، ج1، ص422-423.
48. همان.
49. طباطبايي، محمدحسين، تفسير الميزان، قم، انتشارات اسلامي، 1300ق، ج9، ص.137.
50. ابن عطيه اندلسي، المحرز الوجيز، ج2، ص530-531.
51. شيخ طوسي، التهذيب، ج4، ص.126.
52. محقق اردبيلي، زبدة البيان في براهين احكام القرآن، قم، انتشارات مؤمنين، چ دوم، 1421، ج4، ص.327.
53. عبدالنبي نمازي، كتاب الخمس، ص291-293.
54. محمدبن حسن طوسي، الخلاف، قم، جامعه المدرسين، 1415، ج4، ص.217.
55. محقق حلي، المعتبر، ج2، ص629؛ علامه حلي، مختلف الشيعة، ج3، ص.330.
56. همان.
57. راوندي، فقه القرآن، ص246، به نقل، الانتصار، ص78-88.
58. اسرا: 26.
59. شوكانى، محمدبن علي بن محمد، فتح القدير، بي جا، عالم الكتب، بي تا، ج3، ص.224.
60. شوكانى، فتح القدير، ج3، ص224؛ نقدي، شيخ جعفر، الانوارالعلوية والاسرار المرتضوية، نجف، نشر حيدريه، چ سوم، 1381ق، ص292؛ بيومي، دكتور محمد، السيدة الزهراء. اصفهان، السفير، چ دوم، 1418ق، ص.140.
61. انفال: 1.
62. كنز العرفان، ج1، ص373-374.
63. احمدبن الحسين بن علي بيهقي، السنن الكبرى، بيروت، دارالفكر، بي تا، ج4، ص.153.
64. فتح الباري، ج3، ص.288.
65. حاكم نيشابوري، حاكم، كنزالاعمال، بيروت، دارالمعرفة، 1400ق، ج7، ص.65.

66. ابن اثير، على بن محمد، اسدالغابة، تهران، المكتبة الاسلامية، 1442، ج4، ص.38
67. شيخ طوسي، تهذيب الاحكام، ج4، ص.12
68. تهذيب الاحكام، ج4، ص.12
69. همان.
70. الميزان، ج9، ص.139
71. مدارك الاحكام، ج5، ص.359
72. زمخشرى، الكشاف، ج2، ص.220
73. تفسير فخر رازى، بيروت، دارالفكر، 1422، ج8، ص169-171
74. جامع البيان، ج6، ص.10
75. ابن عربى، احكام القرآن، ج2، ص401؛ جصاص، احكام القرآن، ج3، ص.90
76. زمخشرى، الكشاف، ج2، ص.212
77. التهذيب، ج4، ص.125
78. كنز العرفان، ج1، ص366-370
79. جصاص، احكام القرآن، ج3، ص.91
80. الدر المنثور، ج4، ص.68
81. الميزان، ج9، ص.137
82. الخلاف، ج2، ص.110
83. علامه حلى، حسن بن يوسف، نهج الحق وكشف الصدق، قم، دار الهجرة، 1407، 458؛ التذكرة، ص421؛ المنتهى، ص.548
84. ابن عطيه اندلسى، المحرز الوجيز، ج2، ص.531
85. طبرى، جامع البيان، ج6، ص13-14
86. ابواسحاق احمد ثعلبى، الكشف والبيان، بيروت، دارالاحياء التراث العربى، 1422، ج4، ص360-361
87. مجمع البيان، ج4، ص.536
88. همان، ج4، ص836؛ راوندى، فقه القرآن، 242.
89. محقق اردبيلى، زبدة البيان فى براهين احكام القرآن، قم، انتشارات مؤمنين، چ دوم، 1421، ص.289
90. ابن حمزه طوسى، الوسيلة الى نيل الفضيلة، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، 1408، ص.136
91. محقق حلى، شرايع الاسلام، ج1، ص835؛ شهيد اول، دروس، ج1، ص257؛ ابن فهد حلى، المهذب البارع، ج1، ص.553
92. سيدمجتبى حسينى، احكام خمس، قم، دفتر نشر معارف، 1382، ص30-31؛ مكارم شيرازى، يك صد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص423-425
93. ر.ك. وسائل الشيعة، ج6، ابواب قسمة الخمس، باب1، حديث4 و8.
94. الميزان، ج9، ص139-140
95. وسائل الشيعة، ج6، ابواب الانفال، باب1، ح.12
96. همان، ابواب الانفال، باب3، ح.2

97. همان.

98. احكام خمس، ص 30-32.